جهاني شدن و ايران: بايدها و نبايدها

جهاني شدن و ايران: بايدها و نبايدها

دكتر امير محمد حاجی يوسفی ([1])

بسم ا الرحمن الرحيم

مقدمه

دولتها در يك محيط بين المللي قرار گرفته‌اند كه تغييرات در آن محيط مي‌تواند بر سرنوشت آنها تاثير گذار باشد. جمهوري اسلامي‌ايران نيز مانند هر دولت ديگر، نمي‌تواند بي توجه به محيط بين المللي (منطقه اي و جهاني) به حيات خود تداوم بخشد. جهاني شدن يا جهاني كردن فرآيندي است كه موجب تغييرات محيطي در سطح جهاني به شكل عظيم شده است. بديهي است فهم اين تغييرات يك ضرورت است و موضع گيري در مورد آنها سرنوشت آينده كشورها و دولتها را تعيين مي‌كند. دولتها يا در مقابل اين فرآيند به مقاومت مي‌پردازند يا سعي مي‌كنند خود را با الزامات آن منطبق سازند. از اين رو، جهاني شدن و پيامدهاي آن مساله‌اي است كه بايد شناخته شود. هر چه فهم يك دولت مانند ايران از اين فرآيند كامل تر باشد، بهتر مي‌تواند با اتخاذ استراتژي‌هاي درست، بقاء خويش را تضمين نمايد.

اين مقاله به دنبال آن نيست كه به همه جنبه‌هاي پيامدهاي جهاني شدن براي ايران بپردازد. به عبارت ديگر، از آنجا كه جهاني شدن در عرصه‌هاي اقتصادي، فرهنگي، و سياسي محيط نوين و پويايي را موجب مي‌شود، بررسي آن و تحليل پيامدهايش براي ايران در يك مقاله ميسر نيست. از اين رو در اين مقاله با طرح اين پرسش اصلي كه جمهوري اسلامي‌ايران در دنياي جهاني شده چه بايد انجام دهد، اين گونه فرضيه سازي مي‌كنيم كه براي حفظ بقاء جمهوري اسلامي‌ايران در دنياي جهاني شده، شناخت غيرايدئولوژيك الزامات و چالش‌هاي جهاني شدن، اتخاذ استراتژي مناسب، و تصميم گيري عملگرايانه ضروري مي‌نمايد.

بدين ترتيب، براي پاسخ به پرسش مذكور نخست سعي مي‌نماييم جهاني شدن را بهتر بشناسيم. دوم به مهم ترين پيامدهاي جهاني شدن براي ايران اشاره مي‌نمائيم. سوم و آخر اين كه بايدها و نبايدهاي ايران در دنياي جهاني شده را مورد تجزيه و تحليل قرار مي‌دهيم.

جهاني شدن

مفهوم جهاني شدن نيز مانند ديگر مفاهيم علوم سياسي و روابط بين الملل داراي ابهامات خاص خود مي‌باشد كه تعاريف گوناگون و بعضاً متضاد از آن حكايت از اين امر دارد. اين مفهوم به حدي از ابهام برخوردار است و در مورد آن اختلاف نظر وجود دارد كه برخي از انديشمندان، جهاني شدن را در مقايسه با ديگر مفاهيم علوم سياسي و روابط بين الملل "بدترين" قلمداد مي‌نمايند، زيرا "همه چيز را از اينترنت گرفته تا همبرگر" شامل مي‌شود.([2]) به همين دليل برخي از متفكران به اين باور رسيده‌اند كه مفهوم جهاني شدن عبارت است از "ايده‌اي بزرگ كه بر بنياني بسيار سست" قرار گرفته است.([3])

با اين حال، برخي ديگر به مفيد بودن اين مفهوم اشاره دارند. به عبارت ديگر، ابهام مفهوم جهاني شدن و اختلاف نظر در مورد آن موجب نشده كه اين مفهوم مطرود گردد. بسياري از انديشمندان در سال‌هاي

اخير از اين مفهوم به شكلي گسترده استفاده برده‌اند و آن را يك مفهوم كليدي نه تنها در علوم سياسي يا روابط بين الملل بلكه در كل علوم اجتماعي مي‌دانند. براي نمونه مالكوم واترز جهاني شدن را مهم ترين موضوع و مفهوم دهه 1990 قلمداد كرده كه نشان دهنده گذار جامعه انساني به هزاره سوم مي‌باشد.([4]) برخي ديگر اين مفهوم را نشان دهنده "مهم ترين تحول و موضوع در عصر كنوني و تمام انديشه سياسي" مي‌دانند.([5]) و بالاخره انديشمنداني از اين هم بالاتر رفته و مفهوم جهاني شدن را "مهم ترين لغت دهه 1990" .([6]) يا "لغت باب روز (رمز واژه)".([7]) معرفي كرده‌اند.

در هر حال، براي مفهوم جهاني شدن معاني و تعاريف مختلفي ارايه شده است.([8]) كه نشان دهنده واقعيت جديد دنياي كنوني است، يعني توجه به اين واقعيت كه ما در دنياي كنوني در شرايطي قرار گرفته‌ايم كه مهم ترين ويژگي آن پيوند يا در هم تنيدگي گسترده جهاني و در نتيجه وابستگي متقابل پيچيده جهاني است. بر اين اساس نگارنده در اين مقاله با گزينش مهم ترين عناصر از تعاريف عمده ترين انديشمندان، مدعي است جهاني شدن نشان دهنده يك واقعيت اجتماعي جديد است كه داراي چهار مشخصه اصلي يعني

1) مناسبات اجتماعي گسترش يافته،

2) تشديد جريان‌ها و شبكه‌هاي كنش و درهم تنيدگي،

3) افزايش نفوذ پذيري متقابل،

4) زيرساخت‌هاي جهاني كنش (فن آوري‌هاي اطلاعاتي و ارتباطاتي) مي‌باشد.([9])

براساس اين ويژگي‌ها بايد توجه نمود كه دنيايي كه در آن زندگي مي‌كنيم از اين جهت جديد است كه در آن جوامع، فرهنگ‌ها، حكومت‌ها، و اقتصادها به يكديگر نزديك تر گشته‌اند. همان گونه كه گيدنز به خوبي بيان كرده، جهاني شدن را مي‌توان "تشديد مناسبات اجتماعي در گستره جهاني" دانست كه موجب "پيوند مكان‌هاي دور از هم شده به شكلي كه وقايع محلي تحت تاثير حوادثي كه كيلومترها آن طرف تر

اتفاق مي‌افتند، قرار دارند".([10]) از اين رو، براي نمونه شغل يك كارگر ايراني مي‌تواند افزون بر مديريت اقتصاد داخلي و تصميمات دولت ايران، تحت تاثير حوادثي باشد كه مثلاً در اروپا اتفاق مي‌افتد.

افزون بر افزايش پيوندهاي متقابل، دنياي جديد يك ويژگي ديگر

نيز دارد كه به تعبير ديويد‌هاروي مي‌توان آن را "تراكم زمان و مكان" (space and time compression) ناميد. از ديد او، "تراكم زمان و مكان انقباض و زمان شدن كوتاه با مكان است همراه، يعني زمان مورد نياز براي انجام كارها كاهش مي‌يابد و اين امر به نوبه خود موجب كاهش فاصله تجربي بين نقاط مختلف در زمان مي‌شود". ([11])

اين دو ويژگي به جهاني منجر گشته است كه در آن هر روز و هر لحظه بخش‌هاي بيشتري از جهان درون يك سيستم جهاني قرار مي‌گيرند، بدين معنا كه هر چه در يك بخش اتفاق افتد، بر ديگر بخش‌ها تاثير مي‌گذارد. به عبارت ديگر، وابستگي متقابل جهاني كه البته پديده‌اي جديد نيست، تشديد مي‌گردد. هم چنين جهان جديد حس زمان و مكان ما را تغيير مي‌دهد، زيرا با سرعت از اتفاقاتي كه در مكان‌هاي ديگر بروز مي‌نمايند با خبر مي‌شويم. براي نمونه، جنگ اخير در عراق را مي‌توان بيان كرد كه به سبب پوشش خبري گسترده آن توسط رسانه‌ها چنين حس مي‌كرديم كه اين جنگ نه تنها حادثه‌اي واقعي بلكه فراواقعي (real-hyper) براي ما بود.([12])

بدين ترتيب، مي‌توان گفت مهم ترين ويژگي جهاني شدن اين است كه مفهوم زمان و مكان يا به عبارت ديگر، مفهوم سرزميني بودن دولت را تغيير داده است. به عبارت ديگر، سرزميني بودن دولت با فرسايش شديد مواجه شده بدين شكل كه اهميت سياسي تقسيمات سرزميني سنتي ازبين رفته است. بر اين اساس مي‌توان گفت جهاني شدن " مفهوم بندي‌هاي مسلط از فضاي سياسي در رشته روابط بين الملل" را دچار تغيير اساسي نموده و در نتيجه تقسيم خارجي-داخلي در عرصه بين المللي از بين رفته است.([13]) همان گونه كه يك پژوهشگر روابط بين الملل بيان مي‌دارد، "يك نظام اجتماعي جهاني كه در آن ديگر مرزي ميان داخلي و خارجي وجود ندارد" در حال ظهور است.([14])

اين نظام اجتماعي جهاني با نظام‌هاي قبلي تفاوت بنيادين دارد. هر چند در گذشته نيز ازتباطات ميان جوامع وجود داشته و وابستگي متقابل نيز مساله جديدي نيست، اما آنچه در حال حاضر با نام جهاني شدن شهرت يافته امر كاملا جديدي است. همان گونه كه شولت به خوبي بيان داشته مي‌توان سه مفهوم بندي گوناگون از جهاني شدن ارايه داد كه دو تاي لول و دوم در گذشته نيز وجود داشته اما مفهوم بندي سوم -ويژگي جهاني شدن در حال حاضر است. شولت مفهوم بندي اول از جهاني شدن را مناسبات بين مرزي (cross trans) فرامرزي را سوم بندي مفهوم و ،(open border) باز مرز مناسبات را دوم بندي مفهوم ،(border- عبور مرزها از" ،فرامرزي مناسبات معناي به شدن جهاني در ،او ديد از ([15]).نامد‌مي (border نمي‌شود يا مزرها باز نمي‌شوند بلكه فراتر از مرزها(transcended) مي‌روند". در اين شكل از جهاني شدن، مناسبات جهاني صرفا "پيوندهايي در فاصله دور ميان سرزمين‌ها نيست، بلكه شرايطي بدون فاصله و نسبتا مجزا از مكاني خاص است" .([16]) در نتيجه مي‌توان گفت جهاني شدن در حال حاضر موجب شده كه پيوند همه چيز از مكان قطع گردد.

قبل از اين كه به پيامدهاي اين امر بپردازيم، بهتر است اشاره‌اي به ابعاد يا شكل‌هاي جهاني شدن كه تقريبا مورد اتفاق انديشمندان است داشته باشيم. مي‌توان گفت جهاني شدن داراي سه شكل مختلف است كه هر يك مشكلات و پيامدهاي خاص خود را در بر دارد.([17]) نخست جهاني شدن اقتصاد است. اين شكل جهاني شدن نتيجه تحولات اخير در تكنولوژي، اطلاعات، تجارت، سرمايه گذاري خارجي، و ديگر انواع فعاليت‌هاي اقتصادي بين المللي است. در اين شكل جهاني شدن، افزون بر دولتها و سازمان‌هاي بين المللي بازيگران ديگري نيز چون بنگاه‌هاي اقتصادي، سرمايه گذاران، بانكها، انواع بخش‌هاي خصوصي حضور دارند.

مطابق اين تعريف از جهاني شدن، برخي بر اين باور هستند كه مهم ترين جزء جهاني شدن جريان سريع و آزاد سرمايه در عرصه جهاني است. برخي ديگر به جاي تأكيد بر سرمايه به نيروي كار نظر دارند و بر اين باورند كه سرمايه به جايي مي‌رود كه در آنجا نيروي كار نسبتاً ارزان و با كيفيت بالا وجود داشته باشد. از اين رو جهاني شدن به معناي اين است كه توليد كالا و خدمات، عرصه جهاني يافته و

نيروي كار مي‌تواند به آساني تغيير مكان دهد. برخي ديگر با تأكيد بر تغيير در شيوه توليد صنعتي، آغاز عصر اطلاعات كه در آن جريان تكنولوژي‌هاي برتر و اطلاعات ويژگي اصلي اقتصاد جهاني را تشكيل مي‌دهد و كنترل آن توسط دولتها بسيار دشوار گشته است، را جهاني شدن تصور مي‌نمايند. و در نهايت برخي ديگر به پديده سازمان‌هاي غير دولتي كه در حال كسب قدرت در مقابل قدرت رو به افول دولتها هستند، تاكيد دارند و معتقدند جهاني شدن در ظهور و قدرت سازمان‌هاي غير دولتي، شركت‌هاي چند مليتي و حتي سازمان‌هاي فراملي تجلي يافته است.

مهم ترين پيامد منفي اين شكل جهاني شدن عبارت از گسترش نابرابري‌هاي بين المللي است. تخصصي شدن و ادغام هر چه بيشتر بنگاه‌هاي اقتصادي هر چند موجب افزايش ثروت مي‌شود، اما منطق سرمايه داري اصيل همان گونه كه ماركس نيز پيش بيني كرده بود، منجر به عدالت اجتماعي نمي‌شود. از اين رو جهاني شدن اقتصاد به شكل علت اصلي نابرابري ميان دولتها و درون آنها درآمده و دلمشغولي دولتها براي رقابتي بودن در عرصه جهاني مجالي براي توجه به آن مشكل باقي نگذاشته است.

دومين شكل جهاني شدن در عرصه فرهنگ بروز كرده است.([18]) به نظر مي‌رسد جهاني شدن فرهنگ نتيجه مستقيم جهاني شدن اقتصاد و انقلاب در تكنولوژي مي‌باشد، زيرا به واسطه اين تحولات جريان كالاهاي فرهنگي سرعت يافته است. هر چند بحث در مورد ماهيت جهاني شدن فرهنگ زياد و از حوصله اين نوشتار خارج است، اما مي‌توان از ادبيات موجود چنين برداشت كرد كه در عرصه فرهنگ دو ديدگاه وجود دارد كه يكي مدعي گسترش يك فرهنگ جهاني و ديگري مدعي گسترش فرهنگ‌هاي محلي است. ديدگاه اول كه مي‌توان آن را ديدگاه جهان گرا ناميد، خود شامل خوشبين‌ها و بدبين‌هاست. خوشبين‌ها بر اين باورند كه با گسترش فن آوري‌هاي ارتباطي جهاني، نوعي دهكده جهاني شكل خواهد گرفت. بدبين‌ها بر اين باورند كه اطلاعات و فن آوري‌هاي اطلاعاتي به شكل برابر در اختيار همه قرار ندارد. از ديد اين گروه، جهاني سازي فرهنگ منجر به يكسان سازي فرهنگي (uniformization) (يا همان آمريكايي سازي Americanization) مي‌شود كه در قالب "امپرياليسم فرهنگي" در رشته روابط بين الملل مورد بررسي قرار گرفته است.([19]) ديدگاه دوم كه مي‌توان آن را ديدگاه محلي گرا ناميد بر اين باور است كه به رغم فرآيند جهاني شدن، فرهنگ‌هاي محلي در حال تقويت شدن مي‌باشند. مطابق اين ديدگاه، منصه ظهور تنوع را مي‌توان در احياء زبان‌ها و فرهنگ‌هاي محلي و هم چنين ضديت با فرهنگ غرب (به عنوان حامل

ايدئولوژي سكولار و پيش قراول هژموني آمريكا) مشاهده نمود.([20])

و بالاخره جهاني شدن سياست است كه به نظر نگارنده نتيجه جهاني شدن اقتصاد و جهاني شدن فرهنگ مي‌باشد. ويژگي جهاني شدن سياست را مي‌توان برتري فرآيندهاي جهاني و هم چنين بازيگران غير دولتي چون سازمان‌هاي بين المللي و منطقه‌اي و شبكه‌هاي فراحكومتي (كه تخصص‌هاي دولت را به خود اختصاص داده‌اند مانند گسترش عدالت، مسأله مهاجرتها، برقراري امنيت، و …) بر دولت‌ها دانست. هم چنين مي‌توان ظهور نهادهاي خصوصي كه نه دولتي هستند و نه مربوط به يك ملت خاص مانند پزشكان بدون مرز يا عفو بين الملل را نشانه ديگري از جهاني شدن سياست دانست. در اين مورد به شكل تفصيلي تر در بخش بعد سخن خواهيم راند.

بنابراين، نگارنده با اين باور كه جهاني شدن يك واقعيت بيروني است، مدعي است كه شناخت فرصت‌ها و محدوديت‌هايي كه به واسطه جهاني شدن حاصل مي‌شود، براي هر كشوري ضروري است. در دنياي جهاني شده تمايزي ميان اندرون و بيرون دولتها وجود ندارد و در نتيجه ديگر كشورها نمي‌توانند خودسرانه با نام حق حاكميت در داخل به اتخاذ هر سياستي بپردازند. نكته مهم ديگر اين است كه دنياي جهاني شده دنيايي بسيار پيچيده است و چالش‌هايي عظيم را براي دولتها سبب گشته كه شناخت اين پيچيدگي‌ها و مديريت اين چالش‌ها از عهده دولت تضعيف شده به سبب همين فرآيندهاي جهاني شدن به تنهايي بر نمي‌آيد و در نتيجه عقل سياسي نياز به عقل اقتصادي و فرهنگي يا به عبارت ديگر، مشاركت گسترده مردم، دارد. در نتيجه نگارنده معتقد است دولتهايي چون ايران براي اين كه بتوانند بقاء خويش را تضمين نمايند و منافع ملي كشور را محقق سازند، بايد به جامعه روي آورند و مشروعيت سياسي خويش را تقويت نمايند. شدت چالش‌هاي جهاني شدن و نابودي تمايز داخلي-خارجي موجب مي‌شود كه دولتها به مساعدت جوامع خويش نيازمند باشند كه اين تنها در قالب دمكراتيزاسيون ميسر است.

پيامدهاي جهاني شدن و ايران

از ديد نگارنده مهم ترين پيامد جهاني شدن را بايد در عرصه دولت جستجو كرد. پرسش اصلي اين است كه جهاني شدن چه تأثيري بر ظرفيت و توانايي‌هاي دولتها دارد.([21]) البته بايد توجه داشت كه دولتها

به سبب تفاوت‌هاي قدرتي كه دارند به شكل‌هاي مختلف تحت تاثير جهاني شدن قرار مي‌گيرند. از اين رو، چون در اين مقاله به پيامدهاي جهاني شدن براي ايران توجه داريم، طبعاً مسائل مربوط به كشورهاي جهان سوم كه از توانايي‌هاي بالايي برخوردار نيستند را بررسي مي‌نمائيم. نگارنده بر اين باور است كه هر چند جهاني شدن مي‌تواند داراي برخي پيامدهاي مثبت نيز باشد، اما مهم ترين تاثير آن بر كشورهاي جهان سوم تضعيف دولتهاي اين كشورهاست.([22])

فرآيندهاي جهاني اقتصاد، فرهنگ و سياست موجب مي‌شوند تا دولتها اختيارات، توانايي‌ها و در يك كلام حاكميت سرزميني خويش را تضعيف شده بيابند. نيروهاي جهاني يكسان سازي از لحاظ اقتصادي (گسترش ارزش‌هاي اقتصاد بازار آزاد)، از لحاظ فرهنگي (گسترش ارزش‌هاي فرهنگي غرب) و از لحاظ سياسي (گسترش دمكراسي در جهان) الزاماتي را براي دولتهايي چون ايران به وجود مي‌آورند و چالش‌هايي را براي آنها ايجاد مي‌كنند كه نياز به استراتژي و تصميم گيري است. جهاني شدن اقتصاد به معناي تحرك و جريان آزاد سرمايه در ميان كشورها، موجب تضعيف توانايي دولتها در اداره اقتصادهاي ملي مي‌گردد. جهاني شدن فرهنگ به معناي جهاني شدن محصولات فرهنگي غربي به ويژه آمريكايي از طريق برنامه‌هاي تلويزيوني، گسترش موسيقي و انتشار نوارهاي فيلم براي بينندگان در سراسر جهان، موجب مي‌شود كه دولتها نتوانند فرهنگ محلي خود را حفظ نمايند و آن را گسترش دهند. جهاني شدن سياست نيز به سبب توليد بازيگران بي شمار غير دولتي مي‌تواند رقابت پيچيده اي را براي دولتها ايجاد نمايد و موجب تضعيف حاكميت آنها گردد.([23])

نگارنده بر اين باور است كه كشورهاي جهان سوم از جمله ايران بايد براي چالش‌هايي كه به سبب جهاني شدن براي آنها به وجود مي‌آيد، چاره اي بينديشند. در اينجا با بررسي موقعيت كنوني جمهوري اسلامي‌ايران، سعي مي‌كنيم چالش‌هاي جهاني شدن براي كشورمان را تخمين زده تا سپس در نهايت بايدها و نبايدها را بررسي نماييم.

رفتار خارجي دولتها را عوامل متعدد شكل مي‌دهد كه به طور خلاصه مي‌توان اين عوامل را به محيط

ادراكي و محيط عملياتي يك دولت تقسيم بندي نمود. محيط ادراكي به عوامل ذهني تأثير گذار بر تصميم گيري مانند شخصيت رهبران (منظور تصميم گيرندگان در هر كشور است)، و باورها و هنجارهاي آنان، اشاره مي‌كند و محيط عملياتي به محيط بين المللي اي كه يك كشور در آن قرار گرفته به ويژه شرايط نظام بين الملل، اشاره مي‌نمايد.

نگارنده بر اين باور است كه ساختار نظام بين الملل مهم ترين عامل تأثيرگذار بر تغيير رفتار خارجي ايران در سال‌هاي گذشته بوده است. به عبارت ديگر، بر خلاف گزاره معروف مبتني بر اين كه سياست خارجي يك كشور تداوم سياست داخلي آن است، بر اين باورم كه مهم ترين عامل تعيين كننده سياست خارجي ايران در سال‌هاي گذشته عبارت از الزامات محيطي بين المللي ايران بوده است. از آنجا كه در مقاله اي ديگر به اين مسأله پرداخته ام، در اينجا تنها با ذكر يك مثال اين مسأله را نشان مي‌دهم.([24]) با مقايسه سياست خارجي جمهوري اسلامي‌ايران در دوران جنگ سرد (ساختار دوقطبي نظام بين الملل) و دوران پساجنگ سرد (ساختار تك قطبي يا تك-چند قطبي) مي‌توان مدعي شد كه تغيير در سمت گيري سياست خارجي ايران و شيوه‌هاي آن عمدتاً به سبب تغيير در شرايط بين المللي بوده است. از ديد نگارنده، تغيير در سياست خارجي ايران از سياست تهاجمي‌در منطقه خاورميانه (به ويژه در ارتباط با كشورهاي عربي) به سياست تدافعي در منطقه آسياي ميانه-قفقاز عمدتا تحت تاثير الزامات ساختار نظام بين الملل صورت گرفته است.

بر اين اساس، اين مقاله مدعي است كه جهاني شدن كه نشان از تغييرات ژرف در محيط بين المللي ايران دارد، الزاماتي را براي كشور فراهم ساخته كه خواه ناخواه ما را مجبور به تغيير در سمت گيري‌هاي سياست خارجي مي‌نمايد.([25]) بنابراين نگارنده جهاني شدن را مهم ترين چالش كنوني ايران مي‌داند و بر اين باور است كه انديشيدن در مورد جهاني شدن و الزامات آن، تعيين استراتژي و در نتيجه تصميم گيري قبل از آن كه خيلي دير باشد، مي‌تواند به عنوان بهترين راه كار فراروي جمهوري اسلامي‌ايران مورد نظر قرار گيرد.

براي اين امر نخست بايد منافع ملي كشور تبيين و تعيين گردد و دوم درك صحيح از موقعيت ايران به دست آيد. ارايه تعريف مشخص از منافع ملي كشور موجب مي‌شود كه مسير كشور در دنياي جهاني شده مشخص شود. درك صحيح از موقعيت ايران نيز موجب اتخاذ راه كارهايي براي نيل به منافع ملي كشور از طريق سازگاري با محيط مي‌گردد. اهداف متضاد داشتن، تعريف نامشخص از منافع ملي، عدم اتخاذ ابزارهاي مناسب، و ديدگاهي كوتاه مدت داشتن موجب مي‌شود تا كشور در نهايت مجبور گردد كه الزامات محيط خارجي را بپذيرد، بدون آن كه فرصت كافي براي كسب بيشترين امتياز را داشته باشد. بنابراين مي‌توان در يك كلام گفت، دنياي جهاني شده چالش‌هايي را به وجود آورده كه داشتن استراتژي ملي مشخص (به معناي داشتن هدف يا اهداف و انتخاب ابزارهاي مناسب و هماهنگ براي نيل به آنها) براي ايران را ضروري مي‌سازد.

اما آيا طراحي استراتژي ملي جهت مديريت چالش‌هاي جهاني شدن در ايران ممكن است؟ نگارنده بر اين باور است كه جواب به پرسش فوق الذكر منفي است. زيرا نه تعريف مشخصي از اهداف و منافع ملي خود ارايه داده ايم و نه شناخت و درك صحيحي از محيط بين المللي خود (كه البته دائما در حال تغيير است) داريم. عدم ارايه تعريف مشخص از منافع ملي و هم چنين درك نادرست از محيط بين المللي نياز به توضيح و علت يابي دارد كه در ذيل به آن مي‌پردازيم.

چرا تعريف مشخصي از اهداف و منافع ملي خود به دست نداده ايم و چرا درك نادرستي از تحولات بين المللي داريم؟ شايد لازم باشد براي پاسخ به اين پرسش نيم نگاهي به ماهيت انقلاب اسلامي‌داشته باشيم. ايران كشوري جهان سومي‌و در حال گذار بود كه در آن انقلاب اسلامي‌اتفاق افتاد. انقلاب اسلامي‌و به ويژه حضرت امام (ره) داراي اهداف و آرمان‌هاي والايي بودند كه تحقق آنها آرزوي ديرينه مسلمانان و متعهدان به دين و وطن بوده است. مسلماً نيل به اين اهداف نياز به مقدوراتي داشت كه از توان كشوري مانند ايران خارج بود. نه تنها كشور ويرانه اي كه از محمد رضا شاه به ارث رسيده بود، توانايي‌هاي لازم براي نيل به اين اهداف را نداشت، بلكه محيط خارجي نامساعد و عمدتا متخاصم نيز سد راه مي‌شد. چالش‌هاي داخلي و خارجي پس از انقلاب (بي ثباتي داخلي همراه با آغاز جنگ تحميلي) موجب شد تا جمهوري اسلامي‌ايران به جاي اين كه بتواند به درون خود پرداخته و با طراحي استراتژي ملي مشخص بتواند اهداف خويش را محقق سازد، مجبور به پاسخگويي به اين چالش‌ها براي حفظ بقاي خود گردد.

از ديد نگارنده، چالش‌هاي عمده اي كه بر سر راه جمهوري اسلامي‌ايران قرار گرفت نه تنها موجب نشد كه ايران به سرعت در خط مشي سياسي خود تعديلاتي ضروري براي سازگاري با محيط را فراهم سازد، بلكه يك تصور كه در پس ذهن تصميم گيرندگان كشور وجود داشت، يعني ايده "خود را تنها قرباني دانستن و همه را بر ضد خود پنداشتن"، به تدريج تقويت گرديد. به عبارت ديگر، تحولات بيروني كه البته بعضا ريشه در توطئه خارجي داشت، به طور كلي به عنوان چالش‌هايي كه صرفا براي نابودي ايران طراحي شده بود، قلمداد گرديد. تصميم گيرندگان جمهوري اسلامي‌ايران در ادراك خود از تحولات بيروني به طور كلي پذيرفتند كه همه آنها بر ضد ايران بوده و در نتيجه مقاومت و مخالفت با آنها يك ضرورت ملي و ديني است.

از اين رو، شناخت درست و درك غير ايدئولوژيك از تغييرات محيطي ميسر نگرديد. به عبارت ديگر، در تعامل آرمان‌ها و اهداف ايران در عرصه بين المللي و چالش‌هايي كه وجود داشت، به جاي آن كه چالشها به درستي درك شده و انطباق با آنها صورت گيرد تا منافع ملي كشور به دست آيد، بر ثابت بودن اهداف ايران و ضرورت تغيير محيط در راستاي خواست ايران اصرار شد. اين به درستي با مقدورات ايران منطبق نبود و در نتيجه معماي سياسي از اينجا به وجود مي‌آمد. ايران مجبور مي‌شد كه پس از مقاومت طولاني به سبب عدم درك صحيح تحولات بين المللي، در نهايت آنها را بپذيرد. البته اين به معناي اين نيست كه تغييراتي در ايران و سياست داخلي و خارجي آن به وجود نيامده است، بلكه بدين معناست كه اين تغييرات به شكل آگاهانه و از قبل با ابتكار تصميم گيرندگان حاصل نگشته، بلكه شرايط محيطي آنان را وادار به تغيير كرده است.

بنابراين، نگارنده با توجه به اين الگوي تغيير در سياست‌هاي داخلي و خارجي ايران كه به جاي آن كه پيشيني باشد (تعريف مشخص از آن چه مي‌خواهيم، درك واقعيات محيطي و تصميم گيري)، عمدتا پسيني (مقاومت در مقابل شرايط محيطي بدون آن كه تعريف مشخصي از اهداف و منافع داشته باشيم و در نتيجه تسليم در مقابل آن چالش‌ها و اتخاذ تصميم در شرايط اجبار) بوده است، بر اين باور است كه چالش‌هاي موجود به سبب جهاني شدن نيز، در صورتي كه چاره اي نينديشيم، مي‌تواند ما را به همين سرنوشت

گرفتار سازد.

براي مديريت چالش‌هاي جهاني شدن بايد پارادايم سياست در جمهوري اسلامي‌ايران را كه از ديد نگارنده مبتني بر تصور برتري اخلاقي همراه با ناخشنودي از محيط خارجي است، تغيير يابد و يك خط مشي عمل گرايانه اتخاذ گردد. به عبارت ديگر، براي اين كه جمهوري اسلامي‌ايران بتواند داراي استراتژي باشد، يعني اهداف و منافع ملي خود را مشخص و ابزارهاي مناسب براي نيل به آنها انتخاب نمايد، بايد به جاي شخصي كردن چالش‌هاي خارجي يعني اين كه همه تحولات خارجي را بر ضد خود تصور نمايد به شكلي كه انگار كشورهاي ديگر چنين مشكلاتي ندارند و وظيفه خود را مقامت و مقابله با آنها بداند، چنين انگارد كه ايران مانند هر كشور ديگري با يك محيط بين المللي در حال دگرگوني (جهاني شدن) روبروست كه بايد با شناخت درست آن و با توجه به مقدوراتش به مديريت و در نتيجه سازگاري در راستاي حفظ كيان خود بپردازد.

چالش‌هاي جهاني شدن يك واقعيت بيروني است كه بايد به درستي شناحته شده و براي مديريت آن به اتخاذ استراتژي مناسب بپردازيم. نگارنده بر اين باور است كه تنها استراتژي مناسب براي ايران در حال حاضر استراتژي نگاه به درون و سامان دادن وضعيت داخلي كشور در چارچوب و قالب دمكراتيك است. جهاني شدن در هر يك از عرصه‌هاي اقتصادي، فرهنگي، و سياسي كه پيشتر توضيح داديم، چالش‌هايي را براي ايران به وجود مي‌آورد كه بايد خردمندانه با آنها كنار آييم. سياست خردمندانه بايد مبتني بر تلاش براي تغيير خود و كارآمد ساختن جمهوري اسلامي‌ايران، نه تغيير دادن محيط بيروني باشد. به عبارت ديگر، به جاي آن كه تمام توجه خود را به غير خود جلب كرده تا آنها را در راستاي آرمان‌هاي خود تغيير دهيم، مشي خردمندانه آن است كه ابتدا خود را تغيير دهيم و خود را كارآمد سازيم تا از جايگاه شايسته و والا در عرصه بين المللي برخوردار گرديم. در صورت دستيابي به چنين جايگاهي در نظام بين الملل مي‌توان انتظار داشت كه به صورت الگوي ديگران درآييم.

جهاني شدن در عرصه اقتصاد به معناي اين است كه كشورها بايد به الگوهاي اقتصاد بازار آزاد متمسك

گردند. جهاني شدن فرهنگ به اين معناست كه دولتها با ارزش‌ها و هنجارهاي جديد كه جهاني شده‌اند، مواجهند و جوامع آنها تحت تأثير جريان ارزش‌هاي غربي قرار مي‌گيرند. و جهاني شدن سياست بدين معناست كه توانايي‌هاي دولتها و حاكميت آنها دائما در حال تضعيف شدن است. قبل از آن كه اين فرآيند خود را بر ما تحميل كند، بايد انديشيد كه چه فرصت‌ها و چه محدوديت‌هايي فراهم شده است و چگونه بايد استراتژي خود براي نيل به اهداف و منافعمان را طراحي نماييم. اين در صورتي ممكن است كه از نگاه ايدئولوژيك به اين فرآيند دست برداريم و به جاي ايدئولوژي مقابله گرايي و تصور اين كه همه چيز بر ضد ماست، به دنبال تقويت كارآمدي جمهوري اسلامي‌ايران بوده تا سازگاري با دنياي جهاني شده را دشوار نپنداريم.

براي نيل به اين امر، ارايه تعريفي اسلامي-دمكراتيك از منافع ملي ضروري است. همان گونه كه رمضاني نيز بيان داشته، منافع ملي ايران در سال‌هاي جمهوري اسلامي‌بر اساس سه نمونه ايده آلي

1) اسلامي- ايدئولوژيك،

2) اسلامي- پراگماتيك،

3) اسلامي- دمكراتيك، معنا شده است.([26])

اين مقاله نمي‌تواند به شكل تفصيلي هر يك را بررسي نمايد. تنها به شكل خلاصه مي‌توان اشاره كرد به اين كه تعريف اسلامي-ايدئولوژيك بيش از آن كه ايران را به عنوان يك دولت-ملت با مقدورات محدود در نظر گيرد، ترجيحات آرماني خود را كه درست اما غير قابل نيل در شرايط موجود است، در نظر مي‌گيرد. تعريف اسلامي-پراگماتيك از منافع ملي بر اين اساس بود كه دولتمردان ايران به جاي تأكيد بر ايده نظم يا حكومت جهاني اسلام به مسأله ايران و اسلام در ايران (تصور ام القرايي از ايران) توجه بيشتري نمودند. و بالاخره تعريف اسلامي-دمكراتيك كه با ظهور اصلاحات از دوم خرداد حادث گشت، ضرورت تعريف منافع ملي با توجه به خواست مردم را خاطرنشان ساخت.

جريان اصلاحات در ايران با همه كاستي‌ها و نقايصي كه داشت، در عرصه سياست خارجي ما را به اين الزام جهاني شدن متنبه ساخت كه تعريف منافع ملي بايد به شكلي دمكراتيك صورت گيرد. براي توضيح اين مطلب بد نيست اشاره اي داشته باشيم به بحث منافع ملي كه از منظر انديشمندان رشته روابط بين الملل به دو شكل تعيين مي‌گردد.([27]) نخست كه به مكتب نخبه گرايانه معروف است بر اين باور است كه منافع ملي بايد توسط حكومت كنندگان تعريف و تعيين گردد. معمولا نظام‌هاي سياسي اقتدارگرا به جاي توجه به مباحثي چون مشورت، مشاركت، مباحثه عمومي، و انتقاد، به تنهايي اتخاذ تصميم كرده‌اند و منافع ملي را خود مشخص ساخته‌اند. اين شيوه به طور معمول منجر به تعريف‌هاي ايدئولوژيك، جانبدارانه، طبقاتي، قومي، نژادي و مبتني بر منافع نيروهاي خارجي، از منافع ملي گشته است. دوم مكتب دمكراتيك است كه بر اين باور است كه منافع ملي از طريق فرآيندي دمكراتيك بهتر مشخص مي‌شود. اين فرآيند متضمن مداخله همگاني در تعريف منافع ملي است و ديدگاه‌ها و برداشت‌هاي گوناگون مورد طرح و بررسي واقع مي‌شود.([28])

نگارنده بر اين باور است كه بهترين راه بقاء جمهوري اسلامي‌ايران در دنياي جهاني شده استفاده و به كار گيري ساز و كارهاي دمكراتيك در اعمال حكومت است كه مشروعيت حكومت و كارآمدي بيشتر آن را نتيجه مي‌دهد. البته اين بدين معنا نيست كه با تقويت دمكراتيزاسيون در ايران كليه مشكلات يك شبه حل خواهد شد، بلكه بدين معناست كه فرايند تصميم گيري دمكراتيك كشور را به صواب نزديك تر خواهد نمود. قبل از آن كه جهاني شدن ما را مجبور به پذيرش الزاماتش كند، بهتر است خود به فكر چاره برآييم.

نتيجه گيري

نگارنده در اين مقاله سعي نمود تا با برشمردن مهم ترين ويژگي‌هاي جهاني شدن، الزامات آن براي كشورها از جمله ايران را آشكار سازد. استدلال اصلي مقاله اين بود كه جهاني شدن يك واقعيت بيروني و غير قابل اجتناب است و فرصت‌ها و محدوديت‌هايي را براي ايران فراهم مي‌آورد. ايران براي حفظ بقاي خويش بايد اين فرصت‌ها و محدوديت‌ها را شناخته و براي حفظ و ارتقاي خويش طرح استراتژي نمايد. طرح استراتژي نياز به ارايه تعريفي مشخص از منافع ملي دارد كه اين نيز بايد به دور از تنگ نظري‌هاي ايدئولوژيك و به شكلي دمكراتيك مشخص گردد.

([1]). عضو هيأت علمي دانشگاه شهيد بهشتي.

([2]). Susan Strange, The Retreat of the State: The Diffusion of Power in the World Economy (Cambridge: 1996), pp. xii-xiii.

([3]). L. Weiss, The Myth of a Powerless State: Governing the Economy in a Global Era (Cambridge: 1998), p. 212.

([4]). مالكوم واترز، جهاني شدن، ترجمه مرداني و مريدي (تهران: سازمان مديريت صنعتي، 1379)، ص. 9.

([5]). M. Albrow, The Global Age: State and Society beyond Modernity (Cambridge: 1996), p. 89.

([6]). R. Axtman, “Globalization, Europe and the State: Introductory Reflections", in R. Axtman (ed.), Globalization and Europe (London: 1998), p. 1.

([7]). A. Scholt, “Beyond the Buzzword: Towards a Critica Theory of Globalization", in Kofman and Youngs (eds), Globalization: Theory and Practice (London: 1996), pp. 44-5.

([8]). نگارنده در مقاله ”اوپك در عصر جهاني شدن“، فصلنامه سياست خارجي، پاييز 1379، به برخي از مهم ترين تعاريف اشاره كرده است.

([9]). David Held (ed.), A Globalizing World? Culture, Economics, Politics (London: 2000)

([10]). Antony Giddens, The Consequences of Modernity (Cambridge: Polity, 1990), p. 64

([11]). مالكوم واترز، جهاني شدن، ص 85.

([12]). والش این اصطلاح را در مورد جنگ خلیج فارس و حمله عراق به کویت به کار بسته است. بنگرید به،

J. Walsh, The Gulf War Did Not Happen (Aldershot: Arena, 1995).

([13]). J. Krause and N. Renwick (eds), Identities in International Relations (Houndmills: 1996). P. xii.

([14]). Z. Laidi, A World Without Meaning: The Crisis of Meaning in International Politics (London: 1998), p. 97.

([15]). J. Scholte, "Global Capitalism and the State", International Affairs, 73 (3), 1997, pp. 430-1.

([16]). A. Scholt, “Beyond the Buzzword”, Ibid., p.49

([17]). اکثر منابع موجود به این سه عرصه توجه نموده اند. براي نمونه بنگرید به مالکوم واترز، جهاني شدن،

و - David Held (ed.), A Globalizing World? Culture, Economics, Politics (London: Routledge, 2000).

([18]). بنگرید به، مالکوم واترز، جهاني شدن، فصل 6.

([19]). J. Petras, “Cultural Imperialism in the late 20th Century”, Journal of Contemporary Asia, 23, 1993.

([20]). ugh Mackay, "The Globalization of Culture?", in David Held (ed.), A Globalizing World?.

([21]). Ian Clark, Globalization and International Relations Theory (Oxford: 1999), pp. 44-8.

([22]). در مورد برخي پيامدهاي مثبت و منفي جهاني شدن نگاه كنيد به،

Mark Lagon, "Visions of Globalization", World Affairs, Winter 2003.

([23]). در مورد تاثير جهاني شدن بر جهان سوم بنگريد به

Ray Kiely & P. Marfleet (eds), Globalization and the Third World (London: 1998)،

([24]). نگارنده، "نظريه والتز و سياست خارجي ايران در دوران جنگ سرد و پس از آن" فصلنامه سياست خارجي، زمستان 1381.

([25]). در مورد الزامات جهاني شدن و تغيير رفتار خارجي ايران براي نمونه بنگريد به نگارنده، "جهاني شدن اقتصاد، بين المللي شدن دولت، و همكاري: مورد جمهوري اسلامي ايران"، فصلنامه رهيافت هاي سياسي و بين المللي، شماره 3، تابستان 1381.

([26]). R.K. Ramazani, "Reflections on Iran`s Foreign Policy: Defining the National Interests", in Ramazani and Esposito (eds), Iran at the Cross-Roads (New York: 2001), pp. 211-37.

([27]). كولومبيس و ولف، "منافع ملي و ساير منافع"، در نظريه هاي روابط بين الملل، ترجمه وحيد بزرگي (تهران: 1375)، صص. 317-292

([28]). كولومبيس و ولف، "منافع ملي و ساير منافع"، صص. 4-293.